

در ساحل بنارس

گفتگو با پروفیسور شریف حسین قاسمی*

در ابتدا این گفتگو اجازه می‌خواهم با توجه به این که والد محترم جنابعالی به تازگی به رحمت خدا رفتند به شما این ضایعه را تسلیت بگویم و چون ما در مراسم نماز بر جنازه ایشان هم شرکت داشتیم و از نزدیک دیدیم که چقدر مردم دهلی در مراسم تشییع ایشان حضور پررنگی داشتند در آغاز این گفتگو از شما می‌خواهیم که کمی ایشان را بیشتر معرفی کنید...

بله، ضمن تشکر از شما دوست عزیز، بنده پسر مفسر قرآن معروف هند مرحوم مولانا اخلاق حسین قاسمی هستم که ماه گذشته واصل به حق شدند.

نام کتاب تفسیر قرآن ایشان چه بود و آیا چاپ شده؟

نام تفسیر ایشان موضح قرآن (توضیح قرآن) است و این کتاب به زبان اردو نوشته شده و در پاکستان و هند هم چاپ شده، علاوه بر این ایشان در حدود ۶۰ کتاب درباره معارف مختلف اسلامی نوشته‌اند و از واعظان معروف هند بودند که همواره در شهرهای مختلف دعوت می‌شدند و برای مردم سخنرانی می‌کردند و به تبلیغ اسلام می‌پرداختند. من پسر بزرگ ایشان هستم که تحصیلاتم را در رشته زبان و ادب فارسی ادامه دادم.

اتفاقاً استاد گرامی این رشته زبان و ادب فارسی فرزند واقعی و با اصالت دین مبین اسلام و شریعت محمدی (ص) است. اگر اجازه بفرمایید برای آغاز سخن از شما که

* استاد بازنشسته فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

از پژوهشگران جدی زبان و ادب فارسی در شبه قاره هستید این سؤال را بپرسم که آیا به زبان فارسی در ازمینه ماضی و حال کتابی مستقل درباره بنارس تألیف شده است؟

راجع به بنارس به زبان فارسی من کتاب مستقلی ندیده‌ام اما یک تعداد منظومه از شاعران زبان فارسی هند هست که در جغرافیای بنارس اتفاق افتاده است و یا کتابی از زبان دیگر به فارسی ترجمه شده مثل ترجمه کاشیکند که توسط آنندگن به زبان فارسی برگردان شده و درباره تاریخ بنارس و اساطیر آن است، بنارس همان‌طور که می‌دانید یک شهر تاریخی هند است و ذکرش در منابع قدیمی و نسبتاً جدید به زبان فارسی همواره آمده است.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا بنارس پایگاه دینی هندوان شد؟

یکی از دلایل عمده‌ای که ذکر می‌کنند این است که چون محمود غزنوی به هند حمله کرد او به بنارس نرفت، ولی علمای هندو که در شهرهایی که مورد حمله محمود قرار گرفتند از آنجا فرار کردند و سرازیر شدند به سمت بنارس. بنابراین این شهر که در کنار رود مقدس گنگا قرار دارد به عنوان مرکز بزرگ علوم هندوان رشد کرد. همان‌طور که مثلاً در علوم مسلمانی لکهنو پایگاه شد.

در حالی که هیچ‌وقت جز در دوره حزین بنارس مرکز بزرگ و قابل اعتنای زبان فارسی نبود ولی به عنوان مرکز عظیم هندویی همواره مورد نظر بود و بنا بر مناظر و زیبایی‌های طبیعی خود همیشه باعث توجه فارسی زبانان و جهانگردان هم بوده است.

استاد! گمانم در دوره بعد از محمود یکی از احفاد او به بنارس هم می‌رسد و از رود گنگ می‌گذرد، در کدام یک از منابع اصیل و قدیم ایرانی و فارسی به بنارس اشاره شده است؟

بله، فکر می‌کنم همین‌طور است. البیرونی در کتاب معروف خود ماللهند اشاره به این شهر دارد که مرکز بزرگ هندویی بوده است و شمس سراج عقیف در تاریخ فیروزشاهی هم توصیف بنارس را دارد. در توزک بابری هم آمده که بابر وقتی از شهر

غازی پور می‌گذشته او قلعه بنارس را از دور دیده، ولی چون برای او اهمیت استراتژیک نداشته به آنجا نرفته.

سجان رای بنداری از علمای مورخ هندو در خلاصه‌التواریخ خود، بنارس را نسبتاً مفصل توصیف کرده و آورده که بنارس از الله‌آباد به فاصله بیست کروه بوده است و در میان دو رودخانه برنه و آسی قرار دارد و بنابراین موسوم به بنارس است. این شهر را کاشی هم می‌گویند این شهر قدیم به شکل کمان است و گنگا مثل زه از میان آن می‌گذرد این را به مهدیو یا مهدیو منسوب می‌کنند و این پرستشگاه قدیمی و معدن علم و فضل بوده است. برهن‌های صاحب فضل و صاحبان حال و قال در آن زندگی می‌کنند و از دور و نزدیک برهنان و برهن‌زادگان به آنجا می‌آیند که تحصیلات خود را تکمیل کنند.

همچنین بعضی وارستگان و آزادگان هندو که علایق دنیوی را ترک گفته‌اند برای رستگاری عقبی به آن شهر می‌روند و در آن سکونت می‌پذیرند و منتظر مرگ می‌مانند.

در باور هندوان این رود برای چه چیز بیشتر مقدس شده است؟

هندوان معتقدند این رود رودی بهشتی است. همچنین اعتقاد دارند که ستاره مشتری چون به برج اسد قرار می‌گیرد در رود گنگا یک کوه کوچکی نمودار می‌شود و تا یک ماه مردمان به زیارت آن می‌روند و لحظه مقدس آن این است و این یک کرشمه طبیعی است.

این را شما دیده‌اید؟

نه، اینها بخشی از افسانه‌هاست و بیشتر تاریخ هندوها با افسانه آمیخته است.

من نمی‌دانم در کدام مقاله دیدم که گفته بود بندرابن داس خوشگو صاحب سفینه خوشگو هم بنارسی است. وی از شاعران و تذکره‌نگاران دوره بیدل است و بعد از فوت بیدل تذکره‌اش را می‌نویسد که البته من به برخی از نقل‌های این تذکره‌نویس درباره بیدل حرف دارم که جایش در اینجا نیست. می‌خواهم بدانم که شما چیزی درباره بنارسی بودن ایشان شنیده‌اید؟

من فکر نمی‌کنم خوشگو بنارسی باشد، ولی یک شاعر هندوی دیگری داشتیم به نام چندربهان برهمن که شاعر و نویسنده معروف دوره شاهجهان است، او در اواخر عمرش به بنارس رفته و همانجا فوت کرده ممکن است بندراین داس هم برای زیارت و تبرک به آنجا رفته باشد.

ما در این شماره با سه تن از استادان درباره بنارس و حزین صحبت کردیم. یکی استاد عابدی است که تقریباً ولایتشان نزدیک بنارس (در غازی‌پور) است و یکی استاد عین‌الحسن است که هم استاد دانشگاه است و هم شاعر و متولد بنارس است و وجه اشتراکش با شما هم در این است که هر دو شما پدرانان از عالمان دین بوده‌اند. استاد عابدی هم دو سالی را در بنارس زندگی کرده بودند. بنده مشتاقم بشنوم که دیدارهای شما با بنارس چگونه بوده است؟

من فقط چندبار به آنجا رفته‌ام، آن هم بیشتر برای کارهای دانشگاهی و سمینارها بوده و به‌کنار رود هم رفته‌ام و فضای مقدس آنجا هم آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ادوار مختلف، شعرای فارسی در آنجا زندگی می‌کردند و در آثار مختلف خود از این شهر افسانه‌ای یاد کرده‌اند.

در میان این شاعران آیا شاعری همپایه حزین وجود داشته است؟

به اندازه حزین نه، حزین در بنارس یک استثناست. او معروف‌ترین شاعری است که تاکنون در بنارس اقامت داشته است.

از میان شاعران دیگر بنارس چه نام‌هایی را در ذهن دارید؟

یکی از آنها ابوالعلا نام دارد و متخلص به «انسان» است. که در سال ۱۰۳۷ هجری به دنیا آمده...

یعنی در دوره شاهجهان

بله، ایشان در بنارس اقامت داشته و دیوان او هنوز هم به شکل نسخه خطی وجود دارد و چاپ نشده است.

از شاعران هندوی پارسی سرا جز چندربهان برهمن که شاید بهترین شاعر هندوی پارسی زبان بوده و دیوان فارسی اش را هم من دیده‌ام و این بیت معروفش:
مرا دلی‌ست به کفر آشنا که چندین بار به کعبه بردم و بازش برهمن آوردم
آیا شاعر دیگری هم در بنارس وجود داشته که شما بشناسید؟

بله، یکی دیگر از شاعران هندوی بنارس آنند گن است متخلص به «خوش» که سه منظومه به زبان فارسی دارد که تاکنون هم چاپ نشده و در آثار خود حدیث بنارس را بیان کرده. وی همان شاعری ست که عرض کردم کتاب کاشیکند یا همان کتاب بنارس را به فارسی ترجمه کرده و در این کتاب مقامات مقدس هندوان بنارس و سرگذشت اساطیری آن را بیان کرده است.

این شاعر متعلق به چه قرنی ست؟

قرن سیزدهم.

و در همین روزگار غلامحسین خان پسر همّت خان هم تاریخ بنارس را از سال ۱۱۸۷ میلادی تا زمان خود نوشته است که هنوز هم چاپ نشده است.
 شخصی هم بوده به نام محمد بقا که در سال ۱۸۹۸ م از کانپور تا بنارس سفر کرده و سفرنامه خود را به نام احوال سفر نوشته و در این سفرنامه هم بعضی بناهای مقدس و تاریخی بنارس توصیف شده‌اند.

به زبان فارسی است؟

بله، ولی چاپ نشده...

استاد عزیز! آیا پیش از حزین هیچ ایرانی‌یی برای سکونت به اینجا آمده؟

یک شاعری هست به نام باقیای نائینی که از نائین ایران بوده و شاعر خوبی هم بوده که در شهر اجمیرمقدس و در جوار مرقد معین‌الدین چشتی در سال ۱۰۲۳ هجری با مصنف تذکره میخانه ملاقات می‌کند و به بنارس می‌آید و سکنی می‌گزیند و ایشان شعرش هم قابل توجه است. این بیت از اوست:

همه حاصل جهان را به نشاط صرف مل کن بر کافر و مسلمان بنشین و صلح کل کن

وی دربارهٔ بنارس هم شعری دارد که:
 در بنارس باقیبا باقی نماند آن قدح بشکست و آن ساقی نماند
 محسن رازی هم یک شاعر دیگر از ری ایران است که در قرن دهم در بنارس
 زندگی کرده و همانجا هم فوت کرده.

این دو شاعر هردو از شاعران قبل از حزین‌اند و به‌گمانم هردو هم باید از شاعرانی
 باشند که تاکنون دیوانشان چاپ نشده...
 بله، همین‌طور است.

الان حافظه‌تان یاری می‌کند که نسخهٔ خطی دواوین این دو شاعر در کجاست؟

الان نه، اما تلاش می‌کنم بعداً برایتان پیدا کنم.
 ضمناً جز شاعران و نویسندگان گاه برخی از شخصیت‌های دیگر از طبقات دیگر
 هم به بنارس می‌آمدند از جملهٔ اینها ناطق استرآبادی تاجری بوده که از ایران در دورهٔ
 اکبر به هند می‌آید و وقتی قصد برگشت به وطن خود را از راه دریا و شهر کلکته داشته
 به بنارس می‌رسد و در کنار رود گنگ فوت می‌کند.
 نامی مشهدی هم از کشمیر و دهلی دیدن می‌کند و سپس به بنارس می‌رود و خوبان
 بنارس را در شعرهای خود توصیف می‌کند.

این شاعر هم به‌گمانم باید مال دورهٔ شاهجهان باشد...

بله، نامی در دورهٔ شاهجهان می‌زیسته است.

این هم دیوانش چاپ نشده؟

نه...

یکی دیگر از دانشمندان و تذکره‌نویسان و شاعران هند علی ابراهیم خان متخلص
 به «خلیل» است...

صاحب تذکرهٔ صحف ابراهیم ...

بله، البته ایشان اصلیتش از پتنا بوده و در دوره انگلیسی‌ها یکی از قاضی‌های بنارس بوده است. در دوره اقامت خود در بنارس چند کتاب را نوشت که عبارتند از خلاصه‌الکلام، تاریخ ابراهیم خان، گلزار ابراهیم...

این گلزار ابراهیم تذکره است؟

بله، تذکره شعرای ریخته است.

استاد ببخشید! درباره ریخته می‌خواستم پرسیم که ممکن است برخی مخاطبان فارسی زبان با این واژه بیگانه باشند... همان زبان قدیمی اردوست.

چه فرقی دارد با اردوی امروز؟

خیلی فرق دارد، در قدیم واژه‌های هندی بیشتری در زبان اردو وجود داشته... بله، از کتابهای ایشان می‌گفتم که کتاب مشهورش هم همان‌طور که اشاره کردید تذکره صحف ابراهیم است و کتاب دیگرش هم تاریخ چیت سینگ نام دارد که این گزارشش شورش راجای بنارس بر علیه انگلیسی‌هاست.

استاد من فکر می‌کنم ابراهیم خان در همان فاطمیان و نزدیک حزین دفن است همین‌طور است؟

بله، ابراهیم خان تعدادی از رقعات را هم از خود بجا گذاشته که به سبک نثر قدیم هندی است.

درباره مذهب هندوان بنارس هم اگر کتابی به فارسی نوشته شده یا اشارتی به آن رفته جا دارد که ذکر کنید...

در دوره شاهجهان کتابی اساسی درباره مذاهب مختلف جهان نوشته شد به نام «دبستان مذاهب» که مؤلف آن میرزا ذوالفقار آذر ساسانی متخلص به مؤبد است و ایشان زردشتی و ایرانی است. مؤلف در این کتاب درباره برهمن‌هایی که در بنارس زندگی

می‌کردند و دارای استعداد‌های غیرمعمولی و روحانی بودند اطلاعات اساسی داده که از مأخذهای دست اوّل است و از جایی نگرفته است.

استاد! من نسخه‌های این کتاب را دیده‌ام و این باید همان کتابی باشد که مؤلفش پیش از این به اشتباه فانی کشمیری معرفی شده بود...

بله، در این کتاب از بزرگان هندو هم یاد شده از جمله برهمنی بود به نام چترویه که جهانگیر پادشاه تیموری یکی از معتقدان او بود و عبدالرحیم خان خان‌خانان او را بسیار احترام می‌کرد. مؤلف دبستان مذاهب این برهمن را در کودکی دیده بود.

به علاوه ما چند مثنوی داریم که در آن داستان عشقیّه مردمان بنارس به فارسی نظم شده از جمله در دوره اورنگ‌زیب دو شاعر با نام‌های بینش کشمیری و فطرت موسوی و سپس میر تقی میر این داستان را به نظم کشیده‌اند...

اینها شاعران دوره بیدلند...

دوتای اوّل بله، اما میرتقی میر بعد از آنهاست و قبل از غالب دهلوی زندگی می‌کرده است.

من نام میرتقی میر را اولین بار از تالاری که با همین نام در جامعه ملّیه اسلامیّه دهلی‌نو است می‌شناسم با این توصیفات که شما فرمودید ایشان هم باید مثل غالب هم شعر فارسی داشته باشد و هم ریخته...

بله، یکی از تالارهای جامعه ملّیه هم به نام اوست. او را خدای سخن می‌گفتند، اصلش از اکبرآباد بود و بعد به دهلی و بعد به لکهنو رفت و در آنجا فوت کرد.

مثنوی بینش و فطرت را در کتاب صبح بنارس دیده‌ام و از قضا انتخابی از آن را هم در همین نشریه آورده‌ایم و در چند جا هم اغلاط چاپی داشت که اصلاح کردیم، البته در صبح بنارس ابیات اندکی از مثنوی را آورده بودند. قصّه این مثنوی‌ها چیست و آیا همه یک قصّه را روایت کرده‌اند؟

بله، یک قصّه بیش نیست غم عشق و این عجب.

کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

اسم مثنوی بینش «شور خیال» است و قهرمانش یک جوان مسلمان است که عاشق دختر هندویی می‌شود و دختر هر روز برای شنا به کنار گنگا می‌آید و هردو یکدیگر را دیدند و عاشق هم شدند و لی این رابطه از طرف خانواده هردو مورد پسند نبود، پدر و مادر دختر این دختر را برای اینکه از دست پسر نجات دهند او را به شهری دیگری می‌فرستند، آنها دخترشان را همراه با پیرزنی سوار کشتی کردند و پسر از دور اینها را دید و او هم سوار کشتی دیگری شد و چون نزدیک کشتی دختر رسید پیرزن گفت ای پسر اگر واقعاً تو این دختر را دوست داری کفش این دختر را که در آب می‌اندازم بیرون بیاور و اگر توانستی این دختر مال تو خواهد شد. او کفش را در رود خروشان انداخت و پسر دنبال آن کفش به آب فرو رفت و دیگر برنگشت.

دختر این پیشآمد را دید و اندوهگین شد اما چیزی نگفت. وقتی دختر با آن پیرزن بعد از سپری شدن مدتی از همان مسیر برمی‌گشت به همانجا رسید که پسر غرق شده بود و از پیرزن پرسید که اینجا همان جاست؟ پیرزن گفت بله. و دختر ناگهان خود را در آب انداخت و غرق شد و چون مردم در جستجو سعی کردند که او را بیرون بیاورند، با کمال حیرت دیدند این دو همدیگر را در آغوش دارند و جان به جان آفرین تسلیم کرده‌اند. آن دو را بیرون می‌آورند و هردو را در یک قبر دفن می‌کنند.

استاد! از نظر من ظرافت و زیبایی این داستانها در همین پایان بندی قوی آن است که چون دختر بعد از آن همه صداقت‌هایی که از پسر مسلمان دیده به سوی پسر می‌رود و مثل جشن سستی که زنان هندو خود را همراه با شوهرشان در آتش زنده زنده می‌سوزانند این دختر هندو هم با همان صداقتی که از پسر دیده به استقبال مرگ می‌رود و این بار در آب و جالب‌تر از همه آن‌که وی را به شیوه مسلمانان در خاک می‌کنند و نمی‌سوزانند و از منظر این شاعران راوی و مسلمان آن دختر در عشقش مسلمان است و حتماً این مثنوی‌ها ظرافت‌های دیگری هم دارد.

ابیاتی از مثنوی بینش را یادتان هست برایمان بخوانید؟

زمین از اشتیاق آن دو مدهوش چو چشم منتظر بگشاد آغوش

درو کردند جا از بی‌پناهی چو در دیده سفیدی با سیاهی
 حَتّی علّامه اقبال هم دربارهٔ بنارس و برهمن‌های فاضل آنجا شعر دارد، او منظومه‌ای
 دارد با نام «حکایت شیخ و برهمن و مکالمهٔ گنگا و هیماله» که با این مصرع آغاز
 می‌شود:

در بنارس برهمندی محترم...

غالب وقتی می‌خواست به کلکته برود از بنارس ردّ شد و تا یک ماه در بنارس اقامت
 کرد و مثنوی به نام «چراغ دیر» را دربارهٔ بازدید خود سرود. مثنوی غالب را هم در مورد
 بنارس حتماً دیده‌اید...

بله، و این مثنوی را هم در این شماره درج کرده‌ایم... از وقتی هم که برای این
 گفتگوی صمیمانه گذاشتید بسیار تشکر می‌کنیم.